



۲۰۱۸/۱۰/۲۳



لحظه با اندیشه بیدلی



## ابوالمعانی بیدلی

یعنی نفسی چنند توهم درته پرگیر  
بادی به قفس فرض کن آهی به جگرگیر  
گرتاج به فرق تونهد دست به سرگیر  
خمیازه بهار است نفس جام سحرگیر  
هر سنگ که بینی پر پرواز شرگیر  
بر هر چه زنی دست همان موج گهرگیر  
ای شمع ز آتش پر پروانه به زرگیر  
گوهر سر مویم ره صحرای دگرگیر  
از نامه من در پر طاووس خبر گیر  
دستی که نیابی به گریبان به کمرگیر  
تا آبله ای گر بررسی مفت سفر گیر

دل بیضه طاووس خیال است به برگیر  
این صبح امیدی که طرب مایه هستی ست  
اقبال به آتش همه یاس است ندامت  
در محفل هستی منشین محو اقامت  
آسودگی دهر کمینگاه تپشهاست  
رنگ دو جهان ریخته اند از تپش دل  
مزد طلب اهل وفا وقف تلف نیست  
امید به کوی تو همین خاک نشین است  
حرفی ننوشتم که دلی خون نشد آنجا  
بیحاصلی است آنچه ز اسباب جنون نیست  
بیدل به ره عشق ز منزل اثری نیست

غزل شماره 1705

خوابم از سر می برد نام پر بالین مگیر  
بار بر دوش دل از ضبط نفس سنگین مگیر  
ای گران جان اینقدرها دامن تمکین مگیر  
این خیال مبتدل را قابل تضمین مگیر  
طول و عرض دهر بیش از یک مژه تخمین مگیر  
زین بلندیهای دامن جز غبار چین مگیر  
صید اگر خواهی به جز پرواز از این شاهین مگیر  
ای بهار آگهی رنگ از حنای زین مگیر  
دست معذوری اگر گیری به این آیین مگیر  
آینه هرچند دل باشد، مبین مگزین مگیر  
تا توانی ترک صحبتها گرفتن کین مگیر

همنشین با من ز تشویش هوسها کین مگیر  
کاروان صبح و سامان توقف خفته است  
مشت خاکت از فسردن بر زمین جا تنگ کرد  
حیف می آید به فکر یاد من دل بستنت  
بر گشاد چشم موقوف است تسخیر جهان  
دستگاه عالم اسباب وحشت پرور است  
پرفشان رنگی به دست اختیارت داده اند  
عالمی پا در رکاب وهم عبرت خانه ای است  
ای بسا خاکی که از برداشتن بر باد رفت  
بی تکلف تابع اطوار خودبینان مباش  
از نفاق دوستان بیدل اگر رنجت رسد

غزل شماره 1708

د پانو شمیره: له 1 تر 1

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ